

فصلنامه سیاست دفاعی، سال یازدهم

شماره ۴۲، بهار ۱۳۸۲

فرایند تصمیم به جنگ در رژیم صهیونیستی

رضا بغدادی	تاریخ دریافت مقاله : ۱۲/۳/۳۱
کارشناس ارشد مطالعات دفاعی- استراتژیک، و عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین(ع)	تاریخ تأیید مقاله : ۱۲/۵/۶
	صفحات مقاله : ۹۱-۱۱۶

چکیده

نوشتار حاضر، تحلیلی پژوهشی در موضوع فرایند تصمیم به جنگ در رژیم صهیونیستی است و پردازش محتویات مقاله بر مدار بررسی این عناصر صورت گرفته است که فرایند سیاست‌گذاری دفاعی - امنیتی این رژیم، با توجه به عناصر تصمیم‌سازی نظامی - امنیتی و روابط ناظر بر این تصمیم‌سازی و اهمیت نهادهای بوروکراتیک مستول در این فرایند و همچنین شرایط داخلی و خارجی مؤثر در تصمیم به جنگ، چه هستند و از سویی رژیم صهیونیستی چه سطحی از خشونت در جنگ را به کار می‌برد، و الزامات و محدودیت‌های جنگی این رژیم کدامها هستند؟ در پایان مقاله به جمع‌بندی ملاحظات کلی ناظر بر توانمندیها و آسیب‌های نظام تصمیم‌گیری رژیم صهیونیستی و پاسخی که به آسیبها می‌دهد، پرداخته می‌شود؛ و در نهایت نتیجه‌گیری مقاله معطوف به بیان شرایطی می‌گردد که رژیم مزبور، راحت‌تر و روان‌تر دست به تصمیم جنگی می‌زند.

واژگان کلیدی

فرآیند سیاست‌گذاری دفاعی - امنیتی، تصمیم‌گیری استراتژیک، تصمیم‌گیری دفاعی، تصمیم به جنگ، استراتژی نظامی، دکترین نظامی

مقدمه

رژیم صهیونیستی طیفی از رفتارهای جنگی، از جنگهای همه‌جانبه و سریع گرفته تا جنگهای محدود و فرسایشی، و از عملیات چریکی تا اقدامات نظامی ضربه‌ای را علیه

مقاله حاضر برگرفته از نتایج پروژه تحقیقاتی "شناخت ماهیت رژیم اشغالگر قدس" است که در پژوهشکده علوم دفاعی دانشگاه امام حسین (ع) اجرا شده است.

کشورهای منطقه به اجرا در آورده است. شناخت فرایند سیاست‌گذاری دفاعی - امنیتی در قالب تصمیم به جنگ از سوی این کشور می‌تواند فضای ذهنی - روانی رهبران این رژیم و فهم دلایل و عوامل اقدامات جنگ آنان را روشن سازد. دلایل به ریشه‌های فکری، اعتقادات، نگرشها، آرمانها، انگاره‌ها و انگیزه‌های قومی این ملت و رهبران و نخبگان آن؛ عوامل، اوضاع و احوال داخلی؛ شرایط منطقه‌ای و جهانی؛ و فرصت و تهدید به وجود آمده اشاره دارد. این تحقیق در پی آن است که "الگویی برای شناخت تصمیم به جنگ و هشداردهی درباره نزدیک شدن جنگ از سوی این رژیم" ارائه کند. ساختار مقاله به دنبال تبیین این مسئله است که در فرایند تصمیم به جنگ از سوی رژیم صهیونیستی، چه عناصری، با چه روابطی، تحت چه شرایطی، و در چه سطحی از خشونت در مورد آن تصمیم‌گیری می‌کنند. سؤال از "چه عناصری"، به شخصیتها و نقشهایی اشاره دارد که حوزه سیاست امنیتی رژیم صهیونیستی را در دست دارند و نیز این که در میان این مسئولیتها کدام یک از اهمیت بیشتری برخوردار است و می‌تواند نفوذ و اقتدار بیشتری به فرایند تصمیم‌گیری اعمال نماید.

"تحت چه شرایطی؟" به الگوی انطباق تهاجمی در رفتار سیاست خارجی رژیم صهیونیستی اشاره دارد که آمادگی یک واحد سیاسی را در تغییر محیط و ایجاد آن مطابق با تقاضاهای ذاتی خود مطرح می‌نماید؛

و "در چه سطحی از خشونت؟" به این موضوع می‌پردازد که رژیم صهیونیستی چگونه از نیروی نظامی خود استفاده می‌کند و آن را در چه سطحی از خشونت به کار می‌گیرد.

سطح اقدام به نوع نگاه تصمیم‌گیران به امنیت ملی و درک آنان از تهدیدات و فرصتهای به وجود آمده، اشاره می‌نماید.

فرایند سیاست‌گذاری دفاعی - امنیتی

سیاست دفاعی، آن بخش از سیاست دفاعی یک دولت است که بیشتر متوجه مسائل نظامی است و در کنار سایر سیاستهای دولت مانند سیاست اقتصادی، سیاست آموزشی

و ... قرار می‌گیرد و شامل برنامه‌ها و فعالیتهای نظامی در زمان جنگ و صلح است. و آنها را می‌توان بر مبنای ارتباطشان با سیاست داخلی یا خارجی دولت به دو دسته ساختاری و استراتژیک تقسیم نمود.

بنا به قول هانتینگتون، آن بخش از سیاست دفاعی که به سیاست خارجی مربوط است، در حوزه استراتژیک و آن بخشی که به سیاست داخلی برمی‌گردد، در حوزه ساختار قرار می‌گیرد. (حسین حسینی؛ ۱۳۷۲؛ ۵۰) تصمیم به جنگ مانند سایر تصمیمات استراتژیک از قبیل انعقاد پیمانهای نظامی؛ حضور در اتحادیه‌ها و بلوکهای جهانی؛ پذیرش صلح و آتش‌بس، همگی به لایه خارجی سیاست دفاعی برمی‌گردد.

بررسی پویاتر جنبه‌های سیاست دفاعی و عوامل مؤثر بر آن، ارتباط آنها با یکدیگر و نحوه شکل‌گیری آنها، در واقع مطالعه فرایند سیاست‌گذاری دفاعی است. مطالعه این فرایند در چارچوب بررسی نظام تصمیم‌گیری دفاعی - امنیتی (تصمیم به جنگ) صورت می‌گیرد.

ساختار تصمیم به جنگ در رژیم صهیونیستی با سؤال از "چه عناصری" روشن می‌شود و محتوای آن با سؤالاتی از قبیل "با چه روابطی"، "تحت چه شرایطی" و "در چه سطحی از خشونت" مشخص خواهد شد.

الف: عناصر تصمیم‌سازی نظامی - امنیتی رژیم صهیونیستی

سوال از "چه عناصری" به شخصیت‌ها و نقش‌هایی اشاره دارد که حوزه سیاست امنیتی رژیم صهیونیستی را در دست دارند و این که در میان آنها کدام یک از اهمیت بیشتری برخوردار است و می‌تواند نفوذ و اقتدار بیشتری بر فرایند تصمیم‌گیری اعمال کند. سؤال اصلی این است که کدام نقشها و شخصیت‌های سیاسی - نظامی و کدام دسته از سازمانها و گروهها، با چه میزان از اقتدار و نفوذ در عرصه تصمیم‌گیری حضور دارند. باید توجه داشت که «همیشه درون حکومت چالشهایی بین افراد و جناحهای گوناگون بر سر نفوذ، قدرت، پرستیژ، و هدایت سیستم روی می‌دهد. شناخت این که اجزای سیستم تصمیم‌گیرنده هریک چه نقشی ایفا می‌کند و این که چه کسی رقیب کیست و بالاخره چه نقشهایی قدرت بیشتری دارند و کدام یک حرف آخر را می‌زنند، راه‌گشای بزرگی برای

تحلیل تصمیمات خواهد بود.» (محمدحسین خوشوقت: ۱۳۷۵؛ ۳۷۳).

لذا «هرگونه بحثی در مورد گروهی که مسئول ایجاد امنیت در رژیم صهیونیستی است، باید از این فرض آغاز شود که همانند دیگر کشورها، یک ساختار رسمی و یک ساختار غیررسمی وجود دارد. نخست‌وزیر^(۱)، هیأت دولت^(۲)، وزارت دفاع، ارتش، وزارت خارجه، مجلس، و سازمانهای اطلاعاتی از مهم‌ترین بازیگران رسمی در روند تصمیم‌گیریهای دفاعی هستند. بازیگران غیررسمی دیگر مانند افکار عمومی، سطوح اقتدار رهبری احزاب، رسانه‌های گروهی، و گروههای فشار تأثیری ادواری و گاه و بیگاه دارند.» (Bard E. O'Neill; 1989; 527).

«نخست‌وزیر چه مقام وزیر دفاع را (مانند بن‌گوریون، لوی اشکوی، و مناخیم بگین) داشته باشد یا خیر، همیشه آخرین قاضی در امور مربوط به سیاست دفاعی است. بعد از نخست‌وزیر، زنجیره اقتدار به وزیر دفاع می‌رسد و پس از او به رئیس ستاد مشترک ارتش. نظارت پارلمانی توسط کمیته امورخارجه و دفاع مجلس انجام می‌شود که خود ترکیب جالبی است و نشان می‌دهد تا چه میزان این دو موضوع در رژیم صهیونیستی با یکدیگر مرتبط بوده و ناگسستگی است.» (Martin Van Creveld; 1984; 122).

به عبارت دیگر، «جایگاه قدرت تصمیم‌گیری دفاعی، همیشه نخست‌وزیر و هیأت دولت بوده‌است. در هیأت دولت، وزرای امورخارجه^(۳) و دفاع به‌طور سنتی بیشترین نفوذ را اعمال کرده‌اند. از میان آن‌دو، وزیر دفاع^(۴) به صورت روشن‌تری بیشترین اهمیت را داشته است. در حقیقت در مدت ۱۸ سال از ۲۰ سال اول پیدایش رژیم صهیونیستی، نخست‌وزیر به‌عنوان وزیردفاع نیز انجام وظیفه کرده‌است.» (O'Neill; Op.Cit.; 527). «تأثیر وزیر امورخارجه در مسائل سیاست خارجی در طول سالها نوسان داشته، ولی در حوزه خاص سیاست دفاعی، کمترین نفوذ را اعمال نموده‌است. کلی من^(۵) معتقد است نه تنها جایگاه سیاسی وزیر امورخارجه بهبود نیافته، بلکه تنزل مقام نیز داشته است. او آن را

1- Prime Minister

2- Cabinets

3- Ministries of Foreign Affairs

4- Minister of Defense

5- Klieman

یک کمک امدادی با نفوذ اندک و حتی با تأثیر خیلی کمتر در تنظیم و تدوین واقعی سیاست‌گذاری توصیف کرده‌است.» (Ibid.; 539).

و در نهایت می‌توان گفت که «به‌رغم فشارهای خارجی رو به افزایش، این درست است که گفته شود نخست‌وزیر همانند گذشته به عنوان آخرین فرد تصمیم‌گیرنده درباره مسائل سیاست دفاعی باقی مانده‌است. با توجه به سهم گروههایی که بر سیاست دفاعی اثر می‌گذارند، مطالعاتی در دست است که بحث می‌کنند وزیر دفاع و ارتش دارای بیشترین اهمیت برای سالهای آینده خواهند بود. بیشتر نویسندگان معتقدند که ارتش نفوذ چشمگیری را به‌خاطر برتری مسائل دفاعی و نیل به رهبری سیاسی توسط رؤسای ستادی، اعمال کرده‌است.» (Ibid., p.529).

ب: روابط ناظر بر روند تصمیم‌سازی نظامی - امنیتی

سؤال "با چه روابطی" به تبیین روابط قانونی و فراقانونی شخصیت‌ها و سازمانهای مسئول تصمیم‌گیری می‌پردازد. روابط فراقانونی از ابتدای تشکیل این رژیم به دلیل بحرانهای شدید امنیتی و نفوذ شخصیت‌های مقتدر و کاریزما، و هم‌چنین عدم قدمت ساختارهای حکومتی و سازمانهای مسئول امر دفاع، از سلطه بلامنازعی در فرایند تصمیم به جنگ برخوردار بوده و الگوهای عملی متنوعی از تصمیم‌گیری را به وجود آورده‌است. این نظام تازه‌تأسیس که فاقد قانون اساسی مدون و ترتیبات نهادی و قانونی تصمیم‌گیری است و با تهدیدات همیشگی و جدی نیز روبه‌رو می‌باشد، به‌طور طبیعی نقش شخصیتها و چهره‌های با سابقه و کاریزما را بیشتر در خود متجلی می‌سازد و امکان تصمیم‌گیری در دایره‌های بسته و محفلی را افزایش می‌دهد. البته لازم به ذکر است که با کاسته شدن فضای بحرانی و کاهش دغدغه‌های امنیتی، روندهای قانونی و بوروکراتیک و حاکمیت چهره‌های تکنوکرات در حوزه تصمیم‌گیری دفاعی رو به قوت گذارده‌است، ولی با وجود تلاش نهادهای اجرایی و نظارتی برای سروسامان دادن به روابط بین سازمانی و تعریف حدود اختیارات قانونی و توزیع قدرت، بنا به دلایل ساختاری مانند نقش مهم کابینه امنیتی رژیم، و اختیارات فوق‌العاده‌ای که نخست‌وزیر در زمانهای حساس و اضطراری از آن برخوردار است، هنوز فرایند تصمیم به جنگ، از یک نظم

قانونی برخوردار نشده و نقش شخصیتها و روابط فردی و محفلی آنان با یکدیگر، از اهمیت بالایی برخوردار است.

بنا به گفتهٔ بارد اونیل^(۱) «تصمیمات اصلی سیاست دفاعی در رژیم صهیونیستی، نتیجهٔ کنش متقابل و پیچیده‌ای از سوی بازیگران مذکور و نفوذ سازمانهای خاص در این روند است که در طول سالها نیز تغییر کرده‌است. گرچه محاسبات دقیق قدرت و تأثیر نسبی آن به خاطر درهم فرورفتن بازیگران (به طور مثال: رهبران احزاب، مقامات کابینه، نخست‌وزیر) و رازداری و پنهان‌کاری‌ای که موجودیت سیاست دفاعی را احاطه کرده، غیرقابل برآورد است، ولی تعدادی از محققان، طرحهای ارزشمندی دربارهٔ روند تصمیم‌گیری دفاعی ارائه کرده‌اند. به طور نمونه آرون کلی‌من اشاره کرده‌است که سیاست رژیم صهیونیستی در بافتی از روابط بین فردی در بالاترین سطوح شکل می‌گیرد که از ملاحظات بوروکراتیک (دیوان‌سالارانه) اهمیت بیشتری دارد.

(۱) روابط نخست‌وزیر و هیأت دولت

«نخست‌وزیر همیشه شخصیتی محوری را در تصمیمات مهم دفاعی داشته‌است. از دیدگاه اعمال قدرت در ادارهٔ امور، بعضی از نخست‌وزیران اقتدار و برتری خاصی داشته‌اند. نمونهٔ درخور توجه بیشتر، رهبری کاریزماتیک بن‌گوریون^(۲) بود که اشتغال ذهنی همیشگی او با مسائل امنیتی و ادارش ساخت که خود به مانند وزیر دفاع نیز عمل کند. او در رابطه با مشاوره به گروه مخفی کوچکی اعتماد کرد که به عنوان "آشپزخانهٔ کابینه" از آن یاد می‌شد و تعداد کمی از مقامات ارشد وزارت دفاع، رئیس ستاد مشترک، مسئول بخش اطلاعات نظامی و تعداد انگشت‌شماری از افسران و رئیس خدمات امنیتی، آن را تشکیل می‌دادند.

جانشین بن‌گوریون یعنی لوی اشکول^(۳)، سرانجام در سال ۱۹۶۳ این وضعیت را تغییر داد. اعضای کمیتهٔ وزارتی دولت دربارهٔ دفاع که دوسال قبل به وجود آمده بود،

1- Bard E. ONe'ill

2- Ben Gurion

3- Levi Eshkol

تعدادشان افزایش یافته و به ارگان قدرتمند تصمیم‌گیری دفاعی تبدیل شده بود. اشکول معتقد بود این کمیته به مثابه "کابینه جنگ" عمل می‌کند. او این شأن و مرتبه را تا اوایل بهار سال ۱۹۶۷ نگهداشت تا این که دوباره کابینه محل تبادل نظر پیرامون تصمیم‌گیری شد. در این هنگام سازمانهای دیگر از قبیل کمیته امور خارجی و امنیت، مجلس، و ارتش فشارهایی را بر رهبری سطوح بالا در سراسر سال ۱۹۶۷ اعمال نمودند. کابینه در بیان مایکل برچر^(۱) این‌گونه توصیف شده بود. «میدان نهایی برای تصمیم‌گیری در سطح استراتژیک در موضوعات سیاست‌گذاری که احزاب، اشخاص و درگیریهای سازمانی را دربر می‌گرفت. در سالهای بعد، گزارشهای مطبوعاتی و تحلیلهای دانشگاهی در این باره نظر دادند که نقش برتر نخست‌وزیر و کابینه، اگر نگوییم که هیچ کم نشده، باید بگوییم خیلی کم نشده است. حتی جنگ ۱۹۷۳ و استعفای دولت گلدامایر^(۲) که سیاست دفاعی را در اختیار خود گرفته و ارتش را مطیع خود ساخته بود و مورد انتقاد زیاد مردم نیز قرار داشت، تأثیر اندکی در این موضوع داشت.

ظهور دولت جناح راست^(۳) در ۱۹۷۷ فاقد توانایی لازم برای متوازن کردن این روند بود و در حقیقت به نظر می‌رسید که بخاطر موفقیت دولت در مذاکره صلح با مصر، موقعیت نخست‌وزیر و کابینه تقویت هم شده بود.» (O'Neill; 527).

«البته کابینه می‌تواند با رئیس ستاد مشترک در موارد مربوط به دفاع تبادل نظر نماید؛ ولی مجبور به آن نیست و انجام چنین کاری هم ارتباطی به قانون و یا ضوابط خاصی ندارد، بلکه به شرایط و شخصیت‌های مربوط بستگی دارد. وقتی یک نخست‌وزیر سمت وزیر دفاع را نداشته باشد، تحمیل رابطه دیگری بین او و رئیس ستاد، ممکن است از اهمیت رئیس ستاد بکاهد و برعکس زمانی که نخست‌وزیر با وزیر دفاع توافق ندارد، شاید سعی کند به‌طور مستقیم عمل کند و با رئیس ستاد تماس داشته باشد. بعضی مواقع یک مدیر کل در وزارت دفاع از نبود وزیر دفاع استفاده کرده و جایگاه خود را تقویت کرده است.»

مارتین وان کرولد می‌نویسد: «یک نخست‌وزیر قوی مانند بن‌گوریون طی عملیات

1- Michael Brecher

2- Golda Meir

3- Right - Wing Government

جنگ سینا ممکن است بدون اطلاع وزیر امور خارجه (موشه شارِت^(۱)) عمل کند و از طریق وزارت دفاع (در آن زمان تحت نظر مدیرکلی شیمون پرز^(۲)) با یک قدرت خارجی وارد ائتلاف شود و تنها پس از انجام کارها به کابینه اطلاع دهد: یک نخست‌وزیر ضعیف مانند موشه شارِت در ۱۹۵۵ ممکن است با یک وزیر دفاع قوی (مانند پینهاوس لاون^(۳)) درگیر شود و در نتیجه نتواند هیچ نوع سیاست دفاعی‌ای ارائه دهد و یا آن که ممکن است معاونان ناخواسته‌ای داشته باشد که با فشار خارجی بر او تحمیل شده باشد؛ مانند موشه‌دایان که در ۱۹۶۷ به اشکول تحمیل شد. به آن علت که سیستم ائتلاف حزبی غیرممکن می‌سازد که در مورد عضویت کمیته امور دفاعی کابینه توافق نظر وجود داشته باشد، دولت بعضی اوقات به طور کامل تحت همین عنوان تشکیل جلسه می‌دهد.» (Martin van Creveld; Op.Cit.; 122).

۲) روابط ارتش و وزارت دفاع

«گرچه یک شالوده قانونی در رابطه با ایجاد سیاست امنیتی وجود ندارد، دیوید بن‌گوریون سستی را معمول کرد که وزیر دفاع به استراتژی بزرگ^(۴) و امنیت بپردازد و ستاد مشترک به موضوعات عملیاتی و سیاست اجرایی^(۵) مشغول باشد. به هر حال خطوط بین آن دو هرگز به صورت روشنی ترسیم نشد؛ همان نکته‌ای که به وسیله کمیسیون آگرانات^(۶) نیز در سال ۱۹۷۵ مورد انتقاد قرار گرفت. در تلاشی برای حل این مشکل یک قانون پایه^(۷) در سال ۱۹۷۶ گذرانده شد که به طور رسمی فرماندهی را به دولت واگذار کرد و وزیر دفاع را بالاترین اقتدار^(۸) بر ارتش دانست و روابط او را با کابینه مشخص کرد و رئیس ستاد^(۹) نیز در برابر او نسبت به تمام مسائل ارتش مسئول بود.

1- Moshe Sharet

2- Shimon Peres

3- Pinhose Loven

4- Grand Strategy

5- Execute Policy

6- Agranat Commission

7- Basic Law

8- Authority

9- Chief of Staff

گرچه به‌طور عمومی، وزیر دفاع نسبت به تمام مسائل اداری و حتی تحقیقات نظامی و توسعه، تولید و تدارک کلیه نیازمندیها، برنامه‌ریزی مالی و بودجه‌بندی متعهد بود و رئیس ستاد، مسئولیت سازمان‌دهی، آموزش، برنامه‌ریزی و اجرای عملیات نظامی را به عهده داشت، ولی وزیر دفاع می‌توانست در برابر تمام مسائل مربوط به ارتش، به‌خاطر برتری نقشش به عنوان فرماندهی بالاتر ارتش دخالت کند. البته این قانون پایه نیز تمامی ابهامات و ناهمخوانیهای مرتبط با قدرتهای وزیر دفاع را از بین نبرد.» (O'Neill; 527)

«تقسیم دقیق قدرت و مسئولیت میان وزیر دفاع و رئیس ستاد، هیچ‌گاه به‌طور رسمی مشخص نشده‌است. ارتش که تاریخچه طولانی‌تری از وزارت دفاع دارد، در سالهای اول پس از تأسیس وزارتخانه، آن را تحت‌الشعاع خود داشت ولی بعد از آن که از اواسط دهه ۵۰ به بعد خریداری وسیع تجهیزات، تولید تسلیحات، و سپس مقتدرشدن نظامی بیشتر دولت انجام شده بود، این وضعیت رو به تغییر رفت و در مورد این که چه کسی باید دستور تحقیق و توسعه پروژه‌ها (مثلاً موشک جبرئیل در دهه ۶۰ که ستاد مشترک تحت ریاست رابین خواستار آن نبود) را بدهد، یا آن که چه فردی باید وظایف مختلف نگهداری از تجهیزات را انجام دهد، و یا چه کسی باید پایگاههای اضطراری را اداره کند، منجر به رقابتهای مکرر می‌گشت. تحت شرایط جدید، تفکیک واضح چنین فعالیت‌هایی اغلب غیرممکن می‌شد (برای نمونه، عملیات چه زمانی با حفظ تجهیزات ترکیب می‌شود و نگهداری از تجهیزات چه زمانی با تعمیرات کلی و تغییرات اساسی و حتی اختراعات و ابداعات جدید ترکیب می‌شود؟) بنابراین بهترین راه درک ساختار کلی این است که آن را به عنوان یک سازمان درهم پیچیده و ناگسستنی دید که فعالیت در آن طبق سنت انجام می‌شود و یا در غیر این صورت به‌طور موقت تقسیم می‌شود که این کار نیز اغلب با درگیری و شاید تکرار بعضی از وظایف صورت می‌گیرد؛ این ساختار پیچیده همیشه بدون موانع عمل نمی‌کند.»

هور و ویتز می‌نویسد: «وزیر دفاع از شأن و مکانت خاصی برخوردار است و به منزله حلقه رابط سطوح نظامی و سیاست عمل می‌کند. البته این سخن از واقعیت بیشتری برخوردار است که وزرای دفاع در رژیم صهیونیستی تمایل دارند بخودشان به عنوان این که تجسم و تجلی ارتش در برابر دولت‌اند نگاه کنند؛ گرچه قوانین اصلی، آنان را به عنوان

کسانی که باید تجلی سطح سیاسی در برابر سطح نظامی باشند، معرفی نموده‌است و او را یکی از اجزای دولت به‌شمار آورده است.»

از این بررسی کوتاه، نتایج چندی دربارهٔ تنظیم و تدوین سیاست امنیت ملی و سیاست دفاعی رژیم صهیونیستی در سراسر این سالها به دست می‌آید:

اول، گرچه بازیگران بسیاری گاه و بی‌گاه نقشهایی را ایفا کرده‌اند ولی نخست‌وزیر، کابینه، وزیر دفاع، و ارتش بیشترین اهمیت را داشته‌اند.

دوم، وقتی ارتش بر مسائل عملیاتی متمرکز شد، چند تن از رؤسای ستادی تأثیرات پر قدرتی را بر سطح استراتژی ملی گذاردند.

سوم، تأثیر نسبی وزرای دفاع و رؤسای ستاد به طور گسترده توسط روابط بین فردی در بالاترین سطوح مشخص می‌شد.

چهارم، نقش مهم ارتش در روند سیاست به عنوان مرکز و محور امنیت در بافتی از استراتژی ملی، درگیری مدام کشورهای عربی و تأکید شدید بر تقویت نظامی و ترس همیشگی از این که یک اشتباه اصلی در محاسبه می‌تواند به فاجعه‌ای دیگر برای مردم یهود منجر شود، ریشه دوانده است.

پنجم، علی‌رغم تمام اینها همان‌گونه که گزارشهای حیاتی و تحسین‌برانگیز پیرامون تصمیمات دولتی به روشنی نشان می‌دهد، رژیم صهیونیستی سنت کنترل غیرنظامیان را بر ارتش حفظ کرده‌است.

ج: شرایط داخلی و خارجی تصمیم به جنگ

«یک وضعیت ستیزه‌آمیز جهانی و منطقه‌ای و یک درک دائمی از تهدید موجودیت کشور و یهودیان این ملت را به سوی فهم ویژه‌ای از تهدیدها و فرصت‌ها کشانده است که در عین ترس شدید از نابودی خویش و هیستری امنیت، به سمت توسعه‌طلبی و جنگ افروزی نیز کشیده شده‌است.» (O'Neill; 498).

به گفتهٔ کرولد: «طبق برداشت اورشلیم مخالفان کشورهای عرب نسبت به موجودیت رژیم صهیونیستی یک امر دیرینه و غیرقابل حل است، گرچه بنا به دلایل تاکتیکی ممکن

است پنهان گردد. اختلافات اعراب با یکدیگر در مورد چگونگی نابودی رژیم صهیونیستی است که بر موضوع اصلی تأثیر ندارد.» (Crevelde; 117).

«موشه‌دایان که زمانی منصب ریاست ستاد مشترک و پس از آن وزارت دفاع رژیم صهیونیستی را به عهده داشت می‌گوید: رژیم صهیونیستی دارای سیاست خارجی نیست بلکه دارای سیاست دفاعی است. به دیگر سخن، این رژیم به جای آن که استراتژی همه‌جانبه خویش را در راه تحقق اهداف سیاست خارجی به کارگیرد، سیاست خارجی را در خدمت استراتژی همه‌جانبه یا مفهوم امنیت استراتژیک قرار داده‌است.» (O'Neill; 511).

در نتیجه طبیعی است که سنت‌های سیاسی رژیم صهیونیستی با جهت‌گیریهای نظامی‌گرایانه در پیوند با طرز فکر خاص دولتمردان آن، مجموعاً به یک سیاست خارجی ماجراجویانه و مواجهه‌گر شکل داده‌است. ناخرسندی از ژئوپلیتیک کشور، سطح غیرقابل قبول مانورهای سیاسی، و واقع‌گرایی سیاسی کوتاه‌مدت از ویژگیهای آن است. به لحاظ نظری، سیاست خارجی رژیم صهیونیستی یک انطباق تهاجمی با ملحوظ داشتن محیط خود است. این یکی از انواع رفتار سیاست خارجی در میان رفتارهای دیگر است که توسط جیمز روزنا مطرح شده‌است. «مطابق دیدگاه او انطباق تهاجمی، آمادگی یک واحد سیاسی در تغییر محیط و ایجاد آن مطابق با تقاضاهای ذاتی خود است. عملکرد سیاست خارجی چنین دولتی بدین نحو طراحی می‌شود که بتواند محیط را مطابق با ویژگیهای درونی خود هماهنگ نماید. رفتار سیاست خارجی مبتنی بر تمایلات و نیازهای شخصی و داخلی قابل بحث و تفسیر است. در این چارچوب تصمیم‌گیری، محیط خارجی واحد سیاسی بستر آزمایشی برای تحقق نیازها و تمایلات فوق است.» (محمود سریع‌القلم؛ ۱۳۷۴؛ ۳۹۳).

«انطباق تهاجمی الگویی مناسب برای تجزیه و تحلیل کنش و وابستگی متقابل محیط داخلی و خارجی در شکل‌دهی به سیاست خارجی رژیم صهیونیستی است. انطباق تهاجمی به این معناست که تحت هیچ‌شرایطی، واحد سیاسی مشخصه‌های داخلی اصلی خود را در پاسخ به خواسته‌های نشأت گرفته از محیط تغییر نخواهد داد و رفتار خارجی آن به گونه‌ای جهت خواهد گرفت که محیط را با مشخصه‌های ذاتی خود موافق

و منطبق سازد.

نکات و ویژگیهای اصلی این شیوه رفتاری به طور خلاصه عبارت‌اند از:

- ۱- تلاش واحد سیاسی برای منطبق کردن محیط با خواسته‌ها و ویژگیهای اساسی خود؛
- ۲- بی‌میلی برای چانه‌زنی با محیط که ریشه در بی‌علاقگی به پذیرش هرگونه تغییری در ساختارهای اساسی خود دارد؛
- ۳- مفروض این جوامع آن است که در بازی با حاصل جمع صفر شرکت دارند؛
- ۴- مبنای اساسی انطباق تهاجمی، وجود یک نهاد، هنجار، و یا گروه اجتماعی قدرتمند و انعطاف‌ناپذیر است که صاحب‌منصبان واحد سیاسی را بیشتر پاسخ‌گوی خواسته‌های خود می‌کند تا خواسته‌های نظام بین‌الملل؛
- ۵- طرف‌داری از اقتدار دولت در عین استبداد و وجود یک سیستم حزبی رقابتی؛
- ۶- نیاز به نوآوری و آشتی‌ناپذیری، و آمادگی برای توسل به مداخله با نیروی نظامی؛
- ۷- نقش تعیین‌کننده نخبگان نظامی در فرایند تصمیم‌گیری و احتمالاً وجود یک کابینه یا رئیس دولت مقتدر.

این ویژگیها و اصول را می‌توان در جامعه و رفتار سیاست خارجی رژیم صهیونیستی مشاهده کرد. هم‌چنین تلاش رژیم صهیونیستی در تعقیب اهداف توسعه‌طلبانه صهیونیستی را نیز باید ذکر کرد تا لزوم رفتار تهاجمی آن روشن‌تر شود. نظام اعتقادی صهیونیسم در رژیم صهیونیستی نه فقط به عنوان نهادی قدرتمند در رهبری این رژیم به اتخاذ یک رفتار تهاجمی عمل کرده و هنجارهای لازم را برای آن به وجود آورده‌است که مبنایی برای شکل‌گیری و عمل گروه‌های سیاسی قدرتمند رژیم صهیونیستی نیز می‌باشد؛ به‌گونه‌ای که ساختارهای اصلی و مشخصه‌های ذاتی جامعه رژیم صهیونیستی براساس صهیونیسم شکل گرفته و اداره می‌شود.

«نظام اجتماعی رژیم صهیونیستی نیز ویژگیهای خاص خود را دارد. جامعه رژیم صهیونیستی مهاجرنشین، طبقاتی و نژادپرست است. چنین جامعه‌ای مستعد یک رفتار تهاجمی است یهودیان اسکان یافته، نهادها و مؤسسات متنوع داخلی از شرایط خاص محیطی رژیم صهیونیستی مطلع هستند و نفع مستقیمی در هدایت سیاست خارجی رژیم

صهیونیستی براساس صهیونیسم دارند. بنابراین انطباق تهاجمی رژیم صهیونیستی نه فقط از سوی عرصه داخلی سیاست به چالش کشیده نمی‌شود، بلکه حمایت نیز می‌شود. شرایط خاص سیاسی و امنیتی جامعه رژیم صهیونیستی که حاکمان را قادر می‌سازد با توسل به آن، بسیاری از آزادیهای مدنی را محدود کنند و به علت فقدان قانون اساسی، آزادی نسبتاً زیادی برای خود ببینند، جامعه رژیم صهیونیستی را به یک جامعه اقتدارگرا نزدیک ساخته و مستعد انطباق تهاجمی می‌کند. در جامعه رژیم صهیونیستی نخبگان نظامی به طرق مختلف در تصمیم‌گیریهای مربوط به مسائل امنیتی که جزء لاینفک سیاست خارجی رژیم صهیونیستی است، دخالت دارند. شاید بتوان گفت نوعی حاکمیت نظامیان در آن ایجاد شده‌است، خاصه جریان راست در رژیم صهیونیستی که در جهت‌گیری سیاست خارجی تهاجمی در آن کشور، نقش بارزتری را دارد (ناصر بیات؛ ۱۳۷۹؛ ۶۳).

در این قسمت از نوشتار، مناسب است به خطوط قرمزی در سیاست خارجی اشاره شود که عبور از آن به منزله جنگ و یا نزدیک شدن به جنگ تلقی می‌شود.

خطوط قرمز امنیتی در رژیم صهیونیستی

مروری بر جنگهای گذشته رژیم صهیونیستی و حساسیتهای امنیتی ابراز شده از سوی این رژیم، نشانگر خطوط قرمز امنیتی متعددی است که عبور از آنها موجب برخورد جدی، تشدید خطر جنگ و نزدیک شدن به آن اعلام شده که تحت عناوین زیر طبقه‌بندی شده‌است:

- ۱- به هم خوردن موازنه نظامی در منطقه به نفع اعراب (موازنه نظامی همیشه باید به نفع رژیم صهیونیستی باشد)؛ مانند جنگ ۱۹۵۶ که در اثر خرید تجهیزات جدید نظامی توسط ناصر از چکسلواکی به وجود آمد و هم‌چنین استقرار موشکهای سام - ۶ سوریه در کوهستان جنین لبنان که موجب اقدام نظامی و بمباران هوایی رژیم صهیونیستی در ۱۹۸۱ شد.
- ۲- اتحاد سیاسی - نظامی چند کشور عربی که به مرحله اقدام نظامی نزدیک شده باشد؛ مانند جنگ ۱۹۶۷ که در اثر اتحاد مصر، سوریه و اردن، و تصمیم جدی آن کشورها برای مقابله با رژیم صهیونیستی به وجود آمد.

- ۳- تهدید شدید اقتصادی از سوی اعراب که به تنگناهای حاد امنیتی رژیم صهیونیستی منجر شود؛ مانند ملی کردن کانال سوئز و بستن تنگه تیران بر روی کشتیرانی تجاری بازرگانی رژیم صهیونیستی توسط مصر که به جنگ ۱۹۵۶ انجامید و هم‌چنین تحریم نفتی اعراب علیه غرب و رژیم صهیونیستی که به جنگ ۱۹۷۳ منجر شد.
- ۴- تهدید امنیتی شدید نسبت به زندگی عادی شهروندان رژیم صهیونیستی و اختلال در روند جامعه؛ مانند انفجار اتوبوس در جاده ساحلی توسط فدائیان فلسطینی که منجر به عملیات لیطانی در ۱۹۷۸ شد. هم‌چنین گلوله‌باران توپخانه‌ای و موشکی ساف در ۸۲ که موجب جنگ لبنان گردید و اقدامات چریکی و نظامی حزب‌الله لبنان که به ترتیب موجب عملیات "تسویه حساب" در جنوب لبنان در ۱۹۹۳ و عملیات "خوشه‌های خشم" (جنگ ۱۶ روزه) در جنوب لبنان و بقاع و بیروت در ۱۹۹۶ گردید.
- ۵- تهدید شدید سیاسی نسبت به اهداف و منافع حیاتی رژیم صهیونیستی؛ مانند عدم پذیرش گفت‌وگوهای یک‌جانبه صلح از سوی لبنان و فشارها و عملیات نظامی ۱۹۸۳ و ۱۹۸۶ رژیم صهیونیستی بر علیه لبنان و هم‌چنین عدم پذیرش نیروهای شورشی آنتوان لحد به عنوان نیروی نظامی در ارتش لبنان که موجب عملیات انهدام تأسیسات زیربنایی بیروت توسط رژیم صهیونیستی در ۱۹۹۹ گردید. و یا حمله هوایی ۸ فوریه ۲۰۰۰ رژیم صهیونیستی علیه نیروگاه‌های برق لبنان که در پی ترور "عقل هاشم"، مرد شماره ۲ ارتش آنتوان لحد اتفاق افتاد.
- ۶- تهدید موجودیت کشور و یهودیان؛ مانند جنگ استقلال در ۱۹۴۸.
- ۷- تهدید قسمتی از خاک کشور، در سرزمینهای اشغالی ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷؛ مانند جنگ ۱۹۷۳.
- ۸- امکان دستیابی کشورهای عربی و ایران به سلاحهای هسته‌ای و کشتار جمعی؛ مانند بمباران نیروگاه هسته‌ای اُسیراک عراق در ۱۹۸۱.
- ۹- اعلان و ایجاد یک کشور مستقل فلسطینی چه در بخشی از سرزمین رژیم

صهیونیستی و چه در همسایگی آن.

د: رژیم صهیونیستی چه سطحی از خشونت را به کار می‌گیرد؟

رژیم صهیونیستی چه سطحی از خشونت را به کار می‌گیرد و چگونه از نیروی نظامی خود استفاده می‌کند؟ آیا دست به یک جنگ گسترده خواهد زد و یا عملیات محدودی را به اجرا درمی‌آورد؟ یک جنگ فرسایشی درازمدت را سامان می‌دهد و یا به یک اقدام نظامی ضربه‌ای روی می‌آورد؟

سطح اقدام به نوع نگاه تصمیم‌گیران به امنیت ملی و درک آنان از تهدیدات و فرصتهای به وجود آمده برمی‌گردد.

هر کشور بسته به فهمی که از فضای امنیتی خویش دارد و با تکیه بر توانمندیهای انسانی، اقتصادی و تکنولوژیک خویش، جنگ آینده‌ای را که در آن درگیر می‌شود، ترسیم کرده و دکنترین مقابله و سطح درگیری خود را در آن مشخص می‌سازد. به سخن دیگر دکنترین مشخص می‌کند که یک کشور در چه زمان، در کجا و در چه سطحی باید از قدرت نظامی خود بهره جوید.

«سیاست خارجی در میان بافتی از آرا و افکار سیاسی مربوط به امنیت ملی به وجود می‌آید. سیاستهای امنیتی رژیم صهیونیستی نیز موضوع نقدها و نظرات مختلف هر دوجناح "بازها" و "کبوترها" است و به هیچ‌وجه نیز نمی‌توان میان آرای افراطی و معتدل در مورد مسائل امنیتی توازن به وجود آورد. یعنی نمی‌توان میان تمایل به زیاده‌روی در به‌کارگیری نیروی نظامی و تأکید به ملاحظات سیاسی این به‌کارگیری تعادلی ایجاد کرد. همان‌گونه که این موضوع در گذشته نیز وقتی نظام سیاسی در رژیم صهیونیستی از سوی مرکزیتی سیاسی رهبری می‌شد وجود داشت، مانند زمان لوی اشکول در سال ۱۹۶۷ و زمان گلدامایر در سال ۱۹۷۳.» (دان هور و وتیز؛ ۲۷۷)

تفکر امنیتی رژیم صهیونیستی در دهه آخر قرن بیستم با توسعه مقاومت ملی و اسلامی در لبنان و عقب‌نشینی ناگزیر او از جنوب لبنان و نیز خیزش انتفاضه در سرزمینهای اشغالی وارد مرحله جدیدی شد.

گرچه با فروپاشی شوروی، تهدید نظامی متعارف از سوی اعراب کاهش یافت ولی

تهدید مردمی در اثر بی نتیجه بودن مذاکرات صلح قوت گرفت. انتفاضه اول در ۱۹۸۷ در سرزمینهای اشغالی ۱۹۶۷ (نوار غزه و کرانه باختری) و انتفاضه دوم در ۱۹۹۹ و ۲۰۰۰ در سرزمینهای اشغالی ۱۹۴۸ (بیت المقدس)، یکبار دیگر تفکر امنیتی رژیم صهیونیستی را به چالش جدیدی فراخواند. انتفاضه اساساً یک مبارزه و نافرمانی مدنی بود و خشونت محدودی داشت و از سوی گروههای اجتماعی مختلف حمایت می شد. این سطح از تهدید و خشونت، راه‌حلهای دیگری می طلبید و یک ارتش تا دندان مسلح و آماده برای آرام سازی اوضاع، به کار نمی آمد، خاصه انتفاضه دوم بیت المقدس که درون کشور رژیم صهیونیستی رخ می داد و برای اولین بار در تاریخ پیدایش رژیم صهیونیستی، تهدید را از بیرون به درون آن کشور منتقل کرده بود. (O'Neill; 511)

الزامات و محدودیتهای جنگی رژیم صهیونیستی

رژیم صهیونیستی در به کارگیری خشونت در بالاترین سطح خود (جنگ همه جانبه و درازمدت) از تنگناهای فراوانی رنج می برد که تحت عنوان الزامات و محدودیتهای جنگی رژیم صهیونیستی از آن سخن خواهیم گفت.

۱- رژیم صهیونیستی کشور کوچکی است و خصوصیات جغرافیایی آن برای دفاع مناسب نیست. تا قبل از سال ۱۹۶۷ هیچ نقطه‌ای در این کشور وجود نداشت که بیش از ۵۰ مایل از مرکز کشور فاصله داشته باشد (Crevelde; 119). به همین علت ارتش رژیم صهیونیستی همیشه به صورت آفندی عمل می کند و جغرافیای کشور اجازه یک دفاع انعطاف پذیر و قابل عقب نشینی را نمی دهد (صبری جریس و احمد خلیفه، ۱۹۷۷، ص ۲۷۷).

۲- از نظر نیروی انسانی و ترکیب جمعیتی و منابع اقتصادی، رژیم صهیونیستی نسبت به اعراب توان کمتری دارد و نمی تواند برای مدت زیادی به بسیج نظامی نیروهای خود دست بزند. همین تفاوت در نیروی انسانی و منابع اقتصادی به طور نظری به بعضی از کشورهای عربی اجازه می دهد که استراتژی جنگ درازمدت را برگزینند. (همان، ص ۲۸۹)

تلاشی که این کشور از جهت نیروی انسانی و منابع اقتصادی در زمینه دفاعی

انجام می‌دهد، حتی اگر کمکهای عظیم آمریکا را طی دهه گذشته در نظر نگیریم، از هر کشور دیگری بیشتر است. حدود ۴ درصد از جمعیت رژیم صهیونیستی در مقایسه با ۱ درصد در آمریکا و ۱/۴ درصد در شوروی، همواره مشغول خدمت نظامی هستند. رژیم صهیونیستی با جمعیتی کمتر از ۴ میلیون نفر و تولید خالص ملی کمتر از نیمی از تولید ناخالص پیش‌رفته‌ترین کشورهای غربی، تعداد تانکهایی برابر با تانکه‌های موجود انگلستان و فرانسه دارد.

در رژیم صهیونیستی حتی در زمان صلح نیز منابع ملی تحت فشار هستند. از سال ۱۹۷۴ به بعد هر سال حدود ۳۵ درصد تولید ناخالص ملی جهت دفاع مصرف شده، که به تدریج حدود صد درصد انجامیده است. خسارتهای انسانی از آن جهت که به مختل شدن و یا نابودی زندگی منجر می‌شود و یا به سادگی سبب از دست رفتن مشاغل می‌شود نیز عظیم است. به‌طور واضح در فشاری که ملت می‌تواند تحمل کند، محدودیتی وجود دارد، ولی نمی‌توان محاسبه‌ای عقلانی در مورد نقطه گسست برای همه زمانهای ممکن به دست داد (Creveld; 118).

۳- "نیاز به سرعت" نیز، به علت کوچک بودن زیربنای جمعیتی و اقتصادی رژیم صهیونیستی است. دوسوم از نیروهای دفاعی رژیم صهیونیستی از نیروهای ذخیره تشکیل می‌شوند. این بدان معنی است که کشور در موقعیتی نیست که وارد جنگهای طولانی شود. برای آن که بتوان در جنگ مقاومت کرد باید اندازه آن نسبتاً کوچک باشد و اگر به‌طور دقیق محدود نباشد، نمی‌توان آن را ادامه داد. از نیاز به سرعت چند نتیجه‌گیری دیگر هم حاصل می‌شود. وسوسه قوی و دائمی برای پیش‌دستی وجود دارد. این کار به سهم خود نیازمند یک دکترین جنگی بسیار تهاجمی و متحرک هم در سطح عملیاتی و هم در سطح تاکتیکی است، و این در حالی است که هدف استراتژیک رژیم صهیونیستی باید انهدام نیروهای دشمن در میدان جنگ باشد و نه این که ساختار کشور خود را با فرسایش روبه‌رو سازد.

۴- امکان مداخله دولتهای بزرگ به‌طور منفرد و یا جمعی برای توقف جنگ قبل از این که رژیم صهیونیستی بتواند به اهداف محدود خود دست یابد و یا موفق به شکست و هزیمت دشمن شود، همیشه وجود دارد. از دیدگاه اورشلیم تمامی

جهان کم و بیش علیه آن کشور اقدام می‌کنند. رژیم صهیونیستی هیچ‌گاه به عضویت یک بلوک یا ائتلاف بین‌المللی درنیامده‌است. دوستان رژیم صهیونیستی هرکه باشند همیشه منافع خویش را در خاورمیانه دنبال می‌کنند، منفعی که همیشه با منافع رژیم صهیونیستی مطابقت ندارد (Crevel; 118). همان‌طور که تجربه به رژیم صهیونیستی ثابت کرده‌است کشورهای قدرتمند شکست کامل و بیش از حد اعراب را تحمل نخواهند کرد (Ibid.; 126). رژیم صهیونیستی به سبب مداخله آمریکا و شوروی از پیروزی کامل و تمام‌عیار در جبهه جنگ کانال سوئز در سال ۱۹۵۶ محروم شد. طول درگیری به هردو ابرقدرت زمان کافی برای تأمل نسبت به واکنش‌هایشان را می‌دهد و آنها را توانا می‌سازد که از عمل انجام شده سریع رژیم صهیونیستی جلوگیری کنند (O'Neill; 517).

احتمال زیاد دخالت ابرقدرتها برای ممانعت از ادامه اقدامات خصومت‌آمیز، رژیم صهیونیستی را وادار می‌کند که به تحقق قطعی یک پیروزی نظامی در سطح عملیاتی بپردازد. دستاورد یک پیروزی نظامی قاطع و روشن به نحوی که هیچ‌گونه امتیاز سیاسی برای دشمن در پایان جنگ نداشته‌باشد، با اقدام به هجوم نظامی ممکن می‌شود. این اقدام به هجوم، هم‌چنین با طبیعت و ویژگی نیروی نظامی رژیم صهیونیستی هماهنگی دارد، چرا که این نیرو به جای تکیه بر کمیت، به کیفیت می‌پردازد و سعی دارد آن را به زبان عملیاتی از طریق بهره‌گیری از مزایای نسبی نیروی انسانی و تکنولوژیک خود به دست آورد (Crevel; 124).

۵- ساختار نیرویی ارتش رژیم صهیونیستی را نیروهای احتیاط تشکیل می‌دهند (۷۰ درصد)، و تنها ۳۰ درصد آن به نیروهای ثابت و دائمی و سربازان وظیفه اختصاص دارد. بنابراین توان نظامی رژیم صهیونیستی در کامل‌ترین شکل خود به طور اصلی بر دوش نیروهای احتیاط است که انتظار دارند تنها به‌طور موقت خدمت کنند. افزون بر این، صحنه جنگ بیش از چند ساعت از منازل مسکونی آن فاصله ندارد (صبری جریس و احمد خلیفه؛ ۲۸۸). این الزامات در سطح استراتژی و سیاسی موجب می‌شود که کشور با سرعت هرچه تمام‌تر جنگها را از طریق اقدام تهاجمی در سطح

عملیاتی به پایان برساند، و این که رژیم صهیونیستی تاحد زیادی بر شأن فراگیر نیروهای احتیاط تکیه می‌کند، می‌طلبد که در زمان صلح به‌طور جدی به شیوه‌های زندگی اجتماعی خود بنا به دلایل سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی بازگشت کند (همان؛ ۲۸۷).

۶- علاوه بر ضعف رژیم صهیونیستی در به دست آوردن پیروزی کامل بر ارتشهای عرب، به سبب محدودیتهای بین‌المللی و نیاز غرب به نفت و جریان آن، و همچنین فشار آمریکا برای پیشرفت مذاکرات صلح خاورمیانه، نیروهای دفاعی رژیم صهیونیستی در صورت طولانی شدن جنگ، متحمل تلفات سنگین خواهند شد که از نظر افکار عمومی خود غیرقابل پذیرش است.

محاصره بیروت در ژوئن و ژوئیه ۱۹۸۲ مجدداً نشان داد که جنگهای رژیم صهیونیستی باید کوتاه باشند تا مفید واقع شوند. به‌طور یقین این برداشت وجود دارد که این جنگها هم‌چنین باید منافع بسیار محدودی را نیز دربرداشته باشند؛ لذا نیاز به یک پیروزی نظامی و روشن به معنی آن است که باید به‌سرعت در خاک دشمن صورت گیرد.

۷- ضرورت وارد ساختن ضربه غافل‌گیرکننده و فلج‌سازنده، به‌طور عمده با به‌کارگیری نیروی هوایی میسر است. هم‌چنین اصل انتقال نبرد به سرزمین دشمن در سریع‌ترین زمان ممکن همراه با از بین بردن توانمندی نیروهای او از طریق به‌کارگیری همین نیرو ممکن می‌شود. این اصول در جنگهای ۱۹۵۶ و ۱۱۹۶۷ نتیجه‌بخش بود ولی به دلیل ملاحظات سیاسی در جنگ ۱۹۷۳ به‌کار نرفت. در جنگ ۱۹۸۲ نیز نیروهای رژیم صهیونیستی به‌طور نسبی توانستند آن را اجرا کنند (سیاست و حکومت رژیم صهیونیستی؛ ۱۳۷۷).

۸- در رژیم صهیونیستی همیشه مناقشه‌ای پیرامون مدت زمان ضروری برای جنگها وجود داشته‌است. در این میان حمله سینا نسبت به جنگ شش روزه بیشتر مورد بحث و مناقشه بوده‌است و عملیات صلح برای الجلیل نیز کمتر مورد مناقشه قرار گرفت تا این که این عملیات به اهدافی و برای هدف بازدارندگی اعلام شده‌اش کشیده شد (صبری جریس و احمد خلیفه؛ ۲۷۳).

اما برای پاسخ نهایی به این که رژیم صهیونیستی در چه سطحی از خشونت، دست به آن می‌زند، باید متغیرهای زیر را مورد بررسی قرار داد (پنج متغیر اول برای شناخت تهدید، و هفت متغیر بعدی برای پاسخ مناسب):

- ۱- سطح تهدید (متوجه امنیت اساسی است یا امنیت جاری)؛
- ۲- ماهیت تهدید (نظامی است یا سیاسی یا اقتصادی یا امنیتی)؛
- ۳- حجم تهدید (پرشدت است یا ضعیف)؛
- ۴- عامل تهدید (فردی است یا جمعی). فردی نیز آیا یک کشور است، یا یک سازمان است، یا مردم؛
- ۵- کانون تهدید (بیرونی است یا درونی)؛
- ۶- هزینه اقدام (بالاست یا پایین)؛
- ۷- حاکمیت سیاسی جامعه (با تندرورهاست یا معتدل‌ها)؛
- ۸- چهره‌های سیاسی حاکم (از محبوبیت مردمی برخوردارند (کاریزما) و یا تکنوکرات و بوروکرات هستند)؛
- ۹- شرایط جامعه (حاد و بحرانی است و یا آرام و عادی)؛
- ۱۰- هیأت دولت (به‌صورت حزبی و یک‌دست تشکیل شده و یا به‌شکل ائتلافی است)؛
- ۱۱- آمریکا (آیا موافق است یا مخالف)؛
- ۱۲- شرایط منطقه‌ای و جهانی (آیا آماده بهره‌برداری است و فرصت مناسبی را به وجود آورده یا خیر).

با توجه به دلایل فوق به‌طور خلاصه می‌توان گفت: قبح بین‌المللی جنگ، افکار عمومی حساس، شکافهای سیاسی عمیق، روند مذاکرات صلح، استفاده از تکنولوژیهای پیشرفته نظامی، پایین آمدن سطح تهدید از امنیت اساسی به امنیت جاری، ترس از برانگیخته شدن افکار عمومی اعراب، بالابودن هزینه‌های جنگی و ناکارآمدی آن، و توسل به شیوه‌های سیاسی و دیپلماسی موجب شده است که رژیم صهیونیستی به اقدامات محدود نظامی دست بزند و از راه‌اندازی جنگهای متعارف و زمان‌بر، خوداری کند، و در این میان به اقدامات نظامی محدود که توسط نیروی هوایی به‌طور ضربتی و

سریع انجام می‌گیرد، روی آورد.

ملاحظات کلی و جمع‌بندی

در بخش آخر این مقاله لازم است به توانمندیها و آسیبهای نظام تصمیم‌گیری امنیتی - دفاعی رژیم صهیونیستی به صورت گذرا اشاره کرده و پاسخهای این نظام تصمیم‌گیری را با نقاط ضعف خود مورد بررسی قرار داد، و در نهایت نگاهی به ملاحظات امنیتی این نظام تصمیم‌گیری و نتیجه‌گیری از آن داشت و بررسی تفصیلی و موشکافانه آنها را به فرصتی دیگر موکول کرد.

توانمندیهای نظام تصمیم‌گیری رژیم صهیونیستی

در کنار محدودیتها و الزامات ذکر شده، رژیم صهیونیستی از توانمندیهای نظامی خاصی برخوردار است که آنها را در طول زمان و بر اثر تجارب جنگی فراوان به دست آورده است. این توانمندیها عبارت‌اند از:

- ۱- بلوغ جنگی و توان مدیریت بحران به‌خاطر جنگهای متعدد؛
- ۲- یک مکتب دفاعی بومی شده براساس توانمندیهای درونی؛
- ۳- فرهنگ استراتژیکی - امنیتی بالای مسئولان و نخبگان و مردم؛
- ۴- سلطه و هیمنه سیاستهای دفاعی - امنیتی بر سایر سیاستها؛
- ۵- جایگاه مهم نظامیان در ساختار سیاسی و هرم تصمیم‌گیری؛
- ۶- ارتش نیرومند و مجهز، آموزش دیده و پای‌کار؛
- ۷- توان تولید تجهیزات نظامی پیش‌رفته و خودکفایی نسبی؛
- ۸- توان هسته‌ای و ایجاد بازدارندگی استراتژیک؛
- ۹- تمرکز تصمیم‌گیری، خاصه در شرایط حساس و اضطراری؛
- ۱۰- تعهدات استراتژیکی آمریکا و پشت‌گرمی امنیتی رژیم صهیونیستی؛
- ۱۱- توانمندیهای بالای اطلاعاتی، دیپلماسی و حقوقی.

آسیب‌های نظام تصمیم‌گیری رژیم صهیونیستی

نظام تصمیم‌گیری رژیم صهیونیستی علاوه بر توانمندیهای ویژه خویش، از آسیبهای متعددی نیز رنج می‌برد. پویایی محیط امنیتی کشور، فهرست آسیبها را متحول ساخته ولی در مجموع می‌توان به ضعفهای زیر اشاره داشت:

- ۱- کاهش ضریب تهدیدات امنیتی و پایین آمدن دغدغه‌ها و نگرانی‌های امنیتی؛
- ۲- فقدان شخصیت‌های کاریزما و روی کار آمدن چهره‌های بوروکرات و تکنوکرات؛
- ۳- حضور و نفوذ آمریکا در اعمال سیاستهای خود بر رژیم صهیونیستی (آمریکا برای رژیم صهیونیستی هم یک فرصت است (در سطح استراتژیک) و هم یک تهدید (در سطح تاکتیک))؛
- ۴- عدم یک‌پارچگی داخلی، وقوع شورشهای مردمی و مخالفت‌های مدنی خاصه از سوی اعراب ساکن رژیم صهیونیستی؛
- ۵- افراط و تفریط در حوزه تلقیات امنیتی (عدم تعادل امنیتی)؛ حساسیتهای شدید امنیتی از یک‌سو و کرختی و بی‌حسی امنیتی از سوی دیگر.
- ۶- عدم عمق استراتژیک و دفاع‌پذیر سرزمینی؛
- ۷- عدم توانمندی برای یک جنگ درازمدت و فرسایشی؛
- ۸- ناتوانی برای مقابله مؤثر با شورشهای داخلی (انتفاضه)؛
- ۹- پیروزیهای با اکثریت ضعیف انتخاباتی و لزوم ائتلافی بودن کابینه‌ها خاصه در پست وزارت دفاع؛
- ۱۰- دور شدن سیستم نظامی از تجربه جنگهای متعارف (آخرین جنگ حدود ۲۰ سال پیش اتفاق افتاده است)؛
- ۱۱- تکیه بیش از اندازه سازمان ارتش به نیروهای احتیاط (ذخیره).

پاسخ نظام تصمیم‌گیری به آسیب‌ها

رژیم صهیونیستی توانسته است بعضی از آسیب‌های ساختاری و محتوایی نظام تصمیم‌گیری خویش را اصلاح کند ولی بعضی از نقاط ضعف آن هم‌چنان حل نشده باقی مانده است. باید توجه داشت که پاسخهای ساختاری و عملکردی زیر در عین این که می‌تواند بعضی از نقاط ضعف آن سیستم را برطرف کند، ولی در بطن خود مشکلات

جدیدی را می‌آفریند که محتاج بازنگری مجدد است :

- ۱- انتخابات مستقیم نخست‌وزیری توسط مردم و نه از سوی نمایندگان مجلس؛
- ۲- تشکیل کابینه امنیتی با حضور تعداد محدودی از وزرا و مسئولان امنیتی (آشپزخانه کابینه)؛
- ۳- انتخاب راه‌کار اقدامات نظامی ضربه‌ای به جای جنگهای متعارف؛
- ۴- تمرکز تصمیم‌گیری در دست نخست‌وزیر در مواقع اضطراری؛
- ۵- آمادگی همیشگی سازمان نظامی (چه سیستم ثابت و دائمی و چه سیستم ذخیره و احتیاط)؛
- ۶- تکیه بر اکثریت به جای تکیه بر اجماع عمومی در تصمیم‌گیریهای حساس هیأت دولت؛
- ۷- تکیه بر تکنولوژیهای پیشرفته نظامی و قدرت هسته‌ای؛
- ۸- تأسیس شورای عالی امنیت ملی از ۱۹۹۹ به بعد؛
- ۹- یک سیستم کارآمد نیروهای احتیاط، و بسیج آن در ۷۲ ساعت.

نتیجه‌گیری

- بنابراین پردازش، جمع‌بندی و تحلیل مباحث مقاله را می‌توان چنین آورد که ؛ رژیم صهیونیستی در شرایط زیر راحت‌تر و روان‌تر به یک تصمیم جنگی می‌رسد :
- ۱- سه ضلع مثلث امنیتی رژیم صهیونیستی هم‌نظر باشند (هم‌گرایی). نخست‌وزیر، وزیر دفاع و رئیس ستاد مشترک؛
 - ۲- هیأت دولت به صورت حزبی و یک‌دست، بدون ائتلاف با احزاب رقیب تشکیل شده باشد؛
 - ۳- نخست‌وزیر و وزیر دفاع از سوابق نظامی و تجارب جنگی موفق برخوردار باشند؛
 - ۴- نخست‌وزیر از محبوبیت زیادی در جامعه برخوردار باشد (کاریزما) و با آرای فراوان به پیروزی انتخاباتی رسیده باشد؛
 - ۵- شرایط داخلی جامعه، بحرانی باشد؛
 - ۶- ماهیت تهدید از صیغه نظامی برخوردار باشد؛
 - ۷- افکار عمومی جامعه متمایل به جنگ باشد؛
 - ۸- روند مذاکرات صلح مطابق دلخواه رژیم صهیونیستی و خواسته‌های امنیتی آن نباشد؛

- ۹- رژیمهای تندرو و افراطی در کشورهای عربی روی کار آمده باشند؛
- ۱۰- خواسته‌های امنیتی تصمیم‌گیران از سقف به سمت کف آنها متمایل باشد (حداقلها)؛
- ۱۱- عملیات به صورت یک اقدام نظامی ضربه‌ای و یا حداکثر به صورت یک عملیات محدود نظامی باشد؛
- ۱۲- جنگ به صورت یک اقدام معقول اقتصادی و مبتنی بر تحلیل هزینه- فایده باشد؛
- ۱۳- جنگ به صورت یک اقدام انتقامی و تدافعی، و حداکثر یک اقدام پیش‌گیرانه و بازدارنده باشد؛
- ۱۴- یک فرصت داخلی، منطقه‌ای، و جهانی مناسب برای بهره‌برداری به وجود آمده باشد؛
- ۱۵- آمریکا با اقدام رژیم صهیونیستی مخالف نباشد؛
- ۱۶- راههای سیاسی دیپلماتیک قبل از اتخاذ آخرین راه‌حل (اقدام نظامی) پیموده شده باشد؛
- ۱۷- جنگی که مطابق با دکترین نظامی رژیم صهیونیستی باشد، یعنی عوامل بایسته و مختصه آن، چنین - ضربه اول و جنگ هجومی؛ در زمین دشمن؛ رویارویی با اولین دشمن تهدیدآمیزتر؛ پیروی از رویکرد غیرمستقیم؛ کوتاه‌مدت؛ با امکان دستیابی به اهداف سیاسی قبل از مداخله قدرتها؛ غافل‌گیرانه؛ سریع و ویران‌کننده؛ ابتدا نیروی هوایی، سپس تانکها و در انتها نیروهای پیاده؛ احتمال صددرصد پیروزی؛ ابتکار عمل در تمام مراحل عملیاتی؛ تلفات و ضایعات اندک انسانی و اقتصادی؛ اهداف از پیش تعیین شده و روشن؛ دامنه آن قابل کنترل - در آن فراهم آید.

منابع فارسی

- ۱- حسینی، حسین (۱۳۷۲)؛ "سیاست دفاعی: چارچوبی برای تحلیل"؛ *مجله سیاست دفاعی*؛ سال اول؛ شماره اول؛ ص ۵۰.
- ۲- خوشوقت، محمدحسین (۱۳۷۵)؛ *تجزیه و تحلیل تصمیم‌گیری در سیاست خارجی*؛ تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ اول.
- ۳- سریع‌القلم، محمود (تابستان ۱۳۷۴)؛ "تبیین مبانی سیاست خارجی عراق"؛ *فصلنامه خاورمیانه*؛ سال دوم؛ شماره ۲؛ شماره مسلسل ۵.
- ۴- *سیاست و حکومت رژیم صهیونیستی* (۱۳۷۷)؛ مؤسسه مطالعات فلسطینی، ترجمه مرکز مطالعات و تحقیقات اندیشه‌سازان نور؛ چاپ اول؛ انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۵- ناصر هادیان (بهار ۱۳۷۴)؛ "ماهیت غیرمدنی دولت اسرائیل"؛ *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*؛ سال دوم؛ شماره ۱.

المأخذ العربیه

- ۶- دان هور و وتیز (۱۹۸۸). "حرب اسرائیل فی لبنان: نماذج جدیده من التفكير الاستراتيجی و العلاقات المدینه - العسکریه". فی، *المجتمع الاسرائیلی و مؤسسة العسکریه*. ترجمه اللواء ماجد سعید. دمشق: الطبعة الاولى، دارطلاس للدراسات و الترجمة و النشر.
- ۷- صبری جریس و احمد خلیفه (۱۹۷۷). *دلیل اسرائیل العام*. مؤسسه الدراسات الفلسطینیة. الطبعة الثالثة. بیروت.
- ۸- جاد، عماد (۱۹۹۱). "العسکریون و النظام السیاسی الاسرائیلی". *الفکر الاستراتيجی العربی*. شماره ۳۸.

English Reference

- 9- O'Neill, Bard E. (1989). "Israel", in, Douglas J. Murray and Paul Viotti, eds.,
*"The Defense Policies of Nations, 2nd, ed., (Baltimore : The Johns Hopkins
University Press, 1989).*
- 10- Van Creveld, Martin. "The Making of Israel's Security", in, Edward Luttwak,
*"Defense Planning in Less Industrialized, The Middle East and South Asia",
Edited by Stephanie G. Numan (Toronto : Lexington Books, 1984).*
- 11- Van Creveld, Martin. "The Defense Planning in Israel", Edward Luttwak.